

قفقاز زد آستانه تجربه ارجمند

از نظر تعمیم آزادی های فردی و توسعه دموکراسی، تحول چشمگیری که از سال های آخر دهه ۱۹۸۰ بلوک شرق را فرا گرفت، تجربه ای است بی نظیر و استثنایی. هر چند این تحول در هر یک از کشورهای این حوزه رنگ و شکل خاصی به خود گرفته باشد؛ در برخی قسمت ها مانند اروپای شرقی با سرعت و سهولت بیشتر و در برخی مناطق مانند جمهوری های آسیای میانه، رودرروی با دشواری هایی اساسی. ^{شکوه علم انسان و مطالعات فرهنگی}

از نظر اجتماعی عواملی چون تنوع فوق العاده قومی و فرهنگی قفقاز که زمینه ساز بروز دائم تنش های سیاسی بوده است - که چنانچه ملاحظه خواهد شد نقش مهمی در شکل دادن به تحولات جاری ایفا کرده اند - و همچنین از لحاظ اقتصادی، کند و ببطنی بودن سیر خصوصی سازی و پشت سر گذاشتن دوره ای از اقتصاد متمرکز و دولتی که به وضعیت ناهنجار موجود منجر شده است، و از لحاظ تاریخی نیز دیربایی و ریشه دار بودن سنت استبداد و خودکامگی از جمله عواملی هستند که حتی وجود هر یک به تنهایی نیز برای از حرکت انداختن تلاش های جاری در نیل به جامعه ای دموکراتیک کافی به نظر می آید چه رسد به ترکیب همزمان هر سه. ولی نکته مهم آن است که به رغم تمامی این دشواری ها، تجربه ای که آغاز شده، هنوز از حرکت باز نمانده و در حال تغییر و تحول مدام می باشد.

در واقع با توجه به شرایط حاکم بر گرجستان در فاصله فروپاشی شوروی تا انتخاب شوارنادزه به ریاست جمهوری گرجستان در آبان ۱۳۷۴، که بیشتر به یک جنگ داخلی تمام عیار در چند جبهه

شبهت داشت به سختی می توان در اشاره به تحولات گرجستان از تجربه ای سخن به میان آورد که در قالب نوعی نقد و ارزیابی دموکراتیک جای گیرد و دور جدیدی از تحولات آن کشور که در یک سال اخیر آغاز شده کوتاه تر از آن است که به چنین نقدی درآید ولی این بررسی را از موضوع گرجستان آغاز کرده ایم، چرا که طرح مسائلی را در این دوره می توان به عنوان پیش درآمدی حاد و شدید بر انواع مسائل و مشکلاتی تلقی کرد که قفقاز - و اصولاً بسیاری از دیگر کشورهای شوروی سابق - در راه بنیان جامعه ای نو با آن روبرو شدند.

گرجستان

سقوط گامساکوردیا در دی ماه ۱۳۷۰، یعنی حدود سه ماه پس از انتخاب او بعنوان نخستین رئیس جمهور منتخب گرجستان را می توان نخستین هشدار جدی در باب موقعیت متزلزل دموکراسی در قفقاز مستقل به حساب آورد. تلاش گروه قومی اوست در جدایی از گرجستان که همزمان با فروپاشی شوروی جنبه ای مسلحانه به خود گرفت و به دنبال اقدام مشابه آبخازها - آن هم در مقیاسی به مراتب وسیع تر - در کسب استقلال، به عنوان مخاطراتی که تمامیت ارضی گرجستان را در خطر افکنده بود و همچنین تبدیل سریع جناح های سیاسی داخلی به یک رشته سازمان های نظامی خودمختار، گرجستان را دچار چنان بحران عمیقی ساخت به مراتب فراتر از آن که سیاست های تنگ نظرانه گامساکوردیا بتواند چاره ساز آن گردد. از این رو هنگامی که در زمستان ۱۳۷۰ تکلیف کهنوا، رئیس گارد ملی گرجستان وارد کار شد، سرنگونی گامساکوردیا با دشواری چندانی روبرو نشد. اگرچه در پی مراجعت شوارنادزه به گرجستان (بنا به دعوت شورای نظامی حاکم) و انتصاب او به ریاست شورای دولتی، گرجستان زمامدار بالنسبه معتبر و مقتدیری یافت که ساماندهی سیاسی کشور را از نو آغاز کند و در این زمینه نیز اقداماتی شجاعانه و جسورانه با توجه به تجربه های شددیدی که در نقاط شمالی گرجستان با جدایی خواهان آبخاز جریان داشت و همچنین شورش های مستمر هواداران گامساکوردیا در مناطق غربی کشور، وضعیت گرجستان کماکان دستخوش تحولات سهمگینی بود. با آن که در پی مصالحه شوارنادزه با مسکو که در این مدت پشتیبان اصلی انجامها بود بالاخره طرفین موافقت کردند که حل و فصل این مناقشه را در راه هایی مسالمت آمیز جستجو کنند و در حاشیه این تفاهم، نیروهای دولتی در سرکوب آخرین شورش هواداران گامساکوردیا (زمستان ۱۳۷۱) از پشتیبانی روس ها نیز برخوردار شدند و بدین ترتیب تا حدود زیادی از دامنه تنش ها کاسته شد، ولی گرجستان تا دستیابی به صلح و آرامش داخلی راه دشواری در پیش داشت.

در این فاصله به علت شرایط حاکم، وضعیت سیاسی گرجستان تغییر چشمگیری یافته بود. هنگامی که گامساکوریا سقوط کرد نظام جمهوری ملغی و اختیارات حکومتی به ریاست مجلس تفویض شده بود. شوارنادزه نیز در همان مراحل نخست کار و به رغم مخالفت برخی از دیگر نیروهای سیاسی گرجستان با اعلان وضعیت فوق العاده، رسانه ها را تحت سانسور نظامی قرار داد و هر نوع تظاهرات سیاسی را ممنوع ساخت. اگرچه در این دوره با پیش آمدهایی چون بروز اختلاف نظر میان تنگیزکیتوانی و شوارنادزه، که نخست به برکناری کیتوانی از وزارت دفاع و در نهایت برخورد مسلحانه بین اتباع او و نیروهای دولتی منجر شد، در باب معیارهای حاکم بر رفتارهای سیاسی جاری پرسش هایی مطرح شد و چندی بعد در زمستان ۱۳۷۳، ائتلافی متشکل از حدود ۱۲ حزب و گروه مخالف شوارنادزه را به استبداد متهم ساختند، ولی همان گونه که اشاره شد فقط پس از فروکش جنگ های داخلی از اواخر همان سال بود که از تشنج وتلاطم حاکم کاسته شد.

در واقع به محض انعقاد قرار داد ترك مخصوصه ابخاز در مرداد ۱۳۷۲، دولت سیگوا، نخست وزیر گرجستان در مواجهه با وضعیت در هم ریخته اقتصادی و اجتماعی گرجستان که ابعاد واقعی خود را نشان می داد و ادار به استعفا شد. بحران چنان گسترده بود که حتی شوارنادزه نیز آمادگی خود را برای کناره گیری از قدرت اعلام داشت ولی پارلمان ضمن مخالفت با این پیشنهاد، حاضر شد با اعلان وضعیت فوق العاده که یکی از خواسته های شوارنادزه بود از او پشتیبانی بیشتری به عمل آورد.

گام بعدی پشت سر گذاشتن دوره ای از فعالیت های سیاسی بود که در آن به علت ماهیت شبه نظامی احزاب و گروه های گرجی - حتی نیروهای هوادار دولت - هر گونه فعل و انفعال سیاسی جنبه مسلحانه می یافت. یکی از این گروه ها سازمان «میخیریونی» جابایوسیلانی بود که با آن که در دی ۱۳۷۲ اعلام داشت داوطلب خلع سلاح است، ولی چنانچه اشاره خواهد شد در نهایت جز به خشونت ترك



مرا م نکرد.

در این مرحله گذشته از مسائل اقتصادی و اجتماعی، نحوه حل و فصل مسئله آبخاز موضوعی بود که بیش از هر مسئله محور اصلی مرزبندی های سیاسی را تعیین می کرد. برخی از گروه های گرجی نسبت به تفاهم حاصله با مسکو که به ترك مخاصمه با آبخازها منجر شده بود، سوءظن داشته، حتی در پاییز ۱۳۷۲ تنگیز کیتوانی وزیر سابق دفاع و تنگیز سیگوا نخست وزیر اسبق گرجستان، برای آنچه «حفظ تمامیت ارضی گرجستان» تلقی می کردند، تشکیل یک «جبهه رهایی بخش» ملی را اعلام کردند و در همین زمینه رشته تظاهراتی نیز در ابراز ناراضی از خط مشی حاکم صورت گرفت، که با توجه به دشواری های کار - و از آن مهم تر ناتوانی آشکار گرجستان در اعمال خواسته هایش - به حرکت منسجمی منتهی نشد.

با تلاش شواردنادزه برای اعاده نظام جمهوری که با رشته مباحثی در طرح و تدوین یک قانون اساسی جدید نیز توأم بود، برای بازگرداندن وضعیت سیاسی گرجستان به یک حالت عادی اقداماتی آغاز شد. در این قانون اساسی جدید که در خرداد ۱۳۷۴ در پارلمان گرجستان به بحث درآمد، برای ریاست جمهور اختیارات ویژه ای منظور شده بود.

اندک زمانی بعد از تصویب قانون اساسی جدید که قدم مهمی بود در تثبیت قدرت شوارنادزه، برای حل و فصل نهایی مسئله گروه های شبه نظامی موجود نیز اقداماتی صورت گرفت. نخست در مرداد ۱۳۷۴ تنگیز کیتوانی به اتهام تشکیل یک گروه غیرقانونی شبه نظامی محاکمه شد، آنگاه در پی برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در آبان همان سال که به انتخاب شوارنادزه منجر شد، نیز جابایوسلیانی رقیب انتخاباتی شوارنادزه و رهبر سازمان شبه نظامی «مخبرونی» که به دست داشتن در توطئه سوء قصد بر ضد شوارنادزه (۷ شهریور ۱۳۷۴) متهم بود نیز دستگیر و تشکیلاتش متلاشی شد.

مسائل و مشکلات گرجستان در سال های نخست استقلال، یعنی تشدید مسائل قومی به صور حاد جنگ های جدایی خواهانه، نظامی شدن زیبارویی های سیاسی، بحران های فراگیر اقتصادی . . . هر یک نمونه ای بودند از حد اعلای آنچه دیگر کشورهای قفقاز نیز می توانستند در پیش روی داشته باشند. جمهوری ارمنستان و آذربایجان نیز در پشت سر گذاشتن آشوب و تلاطم حاصل از فروپاشی شوروی و رسیدن به نقطه شروعی جدید، تجارب مشابهی را از سر گذراندند، هر چند در سطحی محدودتر و به اشکالی دیگر. در کنار جنگ ها و کشمکش های سیاسی، برای شکل دادن به نوعی نظام سیاسی جدید نیز تلاش هایی به عمل آمد، که در حاشیه این فراز و نشیب ها در خور بررسی است.

آذربایجان

اکثر قریب به اتفاق اهالی قراباغ کوهستانی که در نظام اداری شوروی به صورت یک منطقه خودمختار بخشی از جمهوری آذربایجان را تشکیل می داد، ارمنی بودند و از دیرباز در تکاپوی

سنت چیرگی دولت بر رسانه‌ها - به ویژه رادیو و

پیوستن به ارمنستان. با پیش آمد دوران بازگشایی گورباچف در سال‌های آخر دهه ۱۹۸۰ ارامنه قراباغ نیز عملاً از اطاعت جمهوری آذربایجان سرپیچیده، سعی کردند این جدایی را جنبه‌ای رسمی ببخشند.

هم زمان با این تحولات، تلاش گروه‌های ملی‌گرای جمهوری آذربایجان برای واداشتن مقامات باکو به سرکوب تحرکات جدایی‌خواهانه ارمنی‌های قراباغ چنان دامنه وسیعی یافت که اصل حاکمیت نظام کمونیستی را نیز در خطر انداخت، تا آن‌که بالاخره در دی ۱۳۶۸ دولت مسکو اغتشاشاتی چند را بهانه کرده، با اعزام یک ستون نظامی به باکو قوای ملیون را که اینک با تشکیل جبهه خلق آذربایجان جنبه‌ای منسجم یافته بودند، در هم شکست. ایازمطلب‌آف یکی از سران حزب کمونیست به ریاست دولت منصوب و حکومت نظامی برپا شد و در انتخاباتی هم که در سپتامبر همان سال تحت حکومت نظامی صورت گرفت، اکثر کرسی‌های پارلمان نصیب هواداران دولت شد. با این حال، عامل تعیین‌کننده هنوز هم بحران قراباغ بود و با توجه به تداوم و تشدید فزاینده آن، جبهه خلق توانست از نو و با قدرتی بیش از پیش خود را به عنوان تنها نیروی مدافع حاکمیت سیاسی و تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان مطرح سازد. در نتیجه جبهه خلق نخست در آذر ۱۳۷۰ با احراز نیمی از کرسی‌های شورای ملی حاکم در قدرت شریک شده، سپس در اواسط اسفند همان سال با بهره‌برداری از شکست نیروهای دولتی در جبهه جنگ قراباغ، مطلب‌آف را برکنار ساخت و خود راساً قدرت را در دست گرفت و در خرداد ۱۳۷۱ نیز ابوالفضل ایلچی‌بیگ، یکی از رهبران جبهه خلق به ریاست جمهوری انتخاب شد و با پیروزی او سلطه کمونیست‌ها پایان گرفت.

جبهه خلق با آن‌که از حمایت مردمی و پشتیبانی گسترده‌ای برخوردار بود و یکی از سه رکن اصلی مرام و مسلکش را نیز دموکراسی اعلام داشت ولی به تدریج راه و روشی که اتخاذ کرد، عملکردی نشان داد که بیشتر با حاکمیت یک اقلیت مترکزلاً تناسب داشت. در آن مرحله، دولت ایلچی‌بیگ گذشته از یکی دو گروه سیاسی در باکو حائز حزب استقلال اعتبار محمداًف، و همچنین گروه حیدرعلیف، یکی از روسای سابق حزب کمونیست که اینک ریاست پارلمان منطقه خودمختار نخجوان را عهده‌دار بود رقیب عمده‌ای در پیش روی نداشت، ولی با سیاست سرکوب‌گرانه‌ای که در پیش گرفت موجب شد که مخالفت‌های جدی‌ای شکل بگیرد.

یکی از لبه‌های اصلی سیاست سرکوب را اسکندر حمیدآف وزیر کشور ایلچی‌بیگ رهبری می‌کرد. برخی از اقدامات او مانند تلاشی که در پاییز ۱۳۷۱ برای سرنگونی

حیدرعلیف صورت داد با شکست کامل روبرو شده و در نهایت به تحکیم موقعیت علیف منجر شد و برخی دیگر نیز مانند ارغاب ارباب جراید و بازداشت مخالفان با چنان خشونت آشکاری توأم شد که آن هم نتیجه عکس بخشید و از همه مهم تر آن که در جبهه جنگ قراباغ نیز که تمام این بگیر و ببندهای داخلی به بهانه آن توجیه می شد پیشرفت قابل توجهی دیده نمی شد. در نتیجه دامنه تنش های داخلی چنان بالا گرفت که حتی به رغم برکناری اسکندر حمیدوف (فروردین ۱۳۷۲) که خود، می توانست راه گشای نوعی تضام و آشتی گردد، دولت ایلیچی بیگ در مقابله با یک شورش محلی سقوط کرد.

با سقوط دولت جبهه خلق در پی شورش نظامی های گنجه در اواسط تیر ۱۳۷۲ شورای دولتی قدرت را به حیدر علیف تفویض کرد. دولت جدید در مقایسه با حکومت پیشین نه آنچنان ادعای دموکراسی داشت و نه پیشینه رئیس آن در مقام یکی از صاحبمنصبان عالی رتبه کاگب و عضو اسبق دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی می توانست با چنین ادعایی همخوانی داشته باشد، لہذا سرکوب بی چون و چرای مخالفین نیز که از بدو کار آغاز شد موجب شگفتی نبود. هدف اصلی، جبهه خلق بود که سران و اعضای آن به نحوی مستمر تحت تعقیب قرار گرفته و جراید وابسته اش - از جمله روزنامه آزادلیغ - بارها توقیف شد. در کنار جبهه خلق، برخی از دیگر احزاب سیاسی باکو چون حزب استقلال ملی اعتبار محدودی که در نظام پیشین نیز در مقام اپوزیسیون قرار داشت، حزب مساوات و حزب دموکرات آذربایجان ... هم به جبهه مخالف پیوستند. حتی حزب کمونیست هم که پس از دو سال در آذر ۱۳۷۲ اجازه فعالیت مجدد یافت نیز پس از مدتی به اتحاد مواضعی در مخالفت با روال حاکم وادار شد. کسب ۹۸/۸٪ آراء در انتخابات ریاست جمهوری در مهرماه همان سال خود بیانگر موقعیت بلامعارض حیدرعلیف بود.

تا زمانی که جنگ در جبهه قراباغ ادامه داشت، به ویژه آن که از لحاظ نظامی نیز برای جمهوری آذربایجان ناکامی هایی به همراه داشت، تضیقاتی از این دست - اگرچه اصولاً نادرست و ناروا - اما



قابل درک بود، ولی هنگامی که حتی پس از آتش‌بس فروردین ۱۳۷۳ نیز در روال حاکم تغییری حاصل نشد، موضوع فرق کرد. اگر ناآن زمان به نوعی می‌شد از ضرورت‌های زمان جنگ سخن به میان آورد و محدودیت‌های اجتناب‌ناپذیر آن، اینک بی‌توجهی به پاره‌ای اصول دموکراتیک قابل توجیه نبود.

در این دوره چنین به نظر می‌آید که برای نظام حاکم کشف بی‌دری توطئه‌های سوءقصد و کودتا و قس علیهندا، جایگزین شرایط زمان جنگ شده، بهانه لازم را جهت قلع و قمع مخالفین فراهم می‌سازد. نخستین و شاید جدی‌ترین این توطئه‌ها عبارت بود از رشته ناآرامی‌های باکو در اواسط پاییز ۱۳۷۳ که حیدرعلیف را قادر ساخت صورت حسین‌آف را از کار برکنار سازد. حسین‌آف در مقام فرمانده شورش گنجه در سرنگونی ایلچی بیگ نقش موثری ایفا کرده و نخست‌وزیر دولت علیف بود. در پی این واقعه که به اعلان وضعیت فوق‌العاده و اعمال سانسور کامل بر رسانه‌های کشور منجر شد، حدود ۵۰۰ نفر نیز به عناوین مختلف تحت بازداشت قرار گرفتند.

هنوز چند صبحی از تمدید وضعیت فوق‌العاده در بهمن ۱۳۷۳ نگذشته بود که بار دیگر در اسفند همان سال یک توطئه دیگر کشف شد. این بار یک گروه از نیروهای انتظامی جمهوری آذربایجان به قصد براندازی متهم شده، رشته دستگیری‌هایی دیگر آغاز شد. گذشته از احزاب و گروه‌های سیاسی مخالف، حدود پانزده روزنامه و نشریه نیز در مقام اعتراض اعتصاب کرده، گروه‌های نامفر حقوق بشر نیز ابراز نگرانی کردند.

نگرانی اصلی احزاب مخالف آن بود که با توجه به انتخابات قریب‌الوقوع پارلمان در پاییز همان سال، که نخستین انتخابات پارلمان آذربایجان در پی فروپاشی شوروی محسوب می‌شد، برای مشارکت آزادانه احزاب و گروه‌های سیاسی کشور شرایط مناسبی فراهم نیاید. و هنگامی که حیدرعلیف در اواخر مرداد همان سال، کشف و انهدام یک توطئه دیگر را اعلان داشت، تردیدی در این زمینه برجای نماند. این بار ایاز مطلب آقوزاد رئیس‌جمهوری جمهوری آذربایجان که بعد از قدرت رسیدن جبهه خلق در سال ۱۹۹۲ به مسکو گریخته بود، متهم شد که با تکی چند از امرای نظامی در تدارک کودتا بوده است.

دور اول انتخابات مجلس ملی آذربایجان در آبان ۱۳۷۲ انجام گرفت و همان‌گونه که انتظار می‌رفت حزب پنی آذربایجان حیدرعلیف اکثریت آراء را به خود اختصاص داد. در این انتخابات حزب کمونیست آذربایجان اجازه مشارکت نیافت و با دستگیری ناگهانی توفیق قاسم‌آف از وزرای سابق آذربایجان به اتهام داشتن در کودتای اسفند ماه، آن هم درست یک روز پس از آن که وی برای شرکت در انتخابات اعلام آمادگی کرده بود، برای حزب متبوع وی مساوات وضعیت دشواری حاصل شد. از میان دیگر احزاب مخالف احزابی چون استقلال ملی و جبهه خلق نیز که پس از تلاش‌های فراوان امکان فعالیت یافتند، با توجه به دشواری‌های فنی‌ای که در ثبت نام کاندیدها و

دیگر موارد مشابه پیش آمد نتوانستند حضور گسترده‌ای بیابند. علاوه بر این، رسانه‌های گروهی نیز آشکارا در خدمت جناح حاکم قرار داشتند. ادوار بعدی انتخابات نیز بر همین منوال برگزار شد.

ارمنستان

در جمهوری ارمنستان نیز این بحران قراباغ بود که سرمنشأ بسیاری از تحولات بعدی شد. کمیته قراباغ که در حمایت و پشتیبانی از خواست ارامنه قراباغ تشکیل شده بود در مراحل پایانی حاکمیت شوروی از چنان نیروی سیاسی چشمگیری برخوردار شد که نه فقط در سقوط نظام کمونیستی حاکم نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرد که در پی فروپاشی شوروی در یک قالب سازمانی جدید موسوم به نهضت ملی ارامنه به صورت قوی‌ترین حزب سیاسی جمهوری نوپای ارمنستان درآمد. در خلال انتخابات شورای عالی ارمنستان در اردیبهشت ۱۳۶۹ بخش مهمی از کرسی‌ها به نهضت ملی تعلق گرفت و لئون ترپتروسیان که از رهبران این حرکت بود نخست به ریاست شورای مزبور و آنگاه در اواخر مهر ۱۳۷۱ به ریاست جمهوری ارمنستان انتخاب شد.

اگرچه میان تحولات ارمنستان و تحولاتی که در آن زمان در جمهوری‌های گرجستان و آذربایجان می‌گذشت، شباهت فراوانی بود ولی این تشابه بیشتر جنبه‌ی صوری داشت. زیرا در این مرحله از تحولات قفقاز، در ارمنستان از نقطه نظر تثبیت و شکل‌گیری یک نظام نوین دموکراتیک نه تنها مشکل خاصی ملاحظه نمی‌شد، که با تأکید صریح بیانیة استقلال ارمنستان بر آزادی فعالیت‌های سیاسی و مطبوعاتی (مصوب مرداد ۱۳۷۰) و تصویب یک قانون جدید مطبوعات و رسانه‌ها (مصوب مهر ۱۳۷۰) زمینه حقوقی آزادی‌های دموکراتیک نیز مساعد به نظر می‌آمد. علاوه بر این، بحران قراباغ نیز که در این دوره به یک جنگ کامل میان نیروهای ارمنی و آذربایجانی تبدیل شده بود، گروه‌های مختلف ارمنی را بر آن داشته بود عیناً اختلاف نظرهایشان را کنار بگذارند. اگر هم اختلاف نظری بروز می‌کرد بیشتر به موضوع قراباغ مربوط می‌شد تا مسائل دیگر. مثلاً در عین حال که برخی از گروه‌های مخالف دولت، نسبت به تعلل ترپتروسیان در تدوین و تصویب یک قانون اساسی جدید اعتراض داشتند ولی فقط در مسائلی چون ضرورت تجدید سازمان قوای مسلح کشور یا حمایت گسترده‌تر از قراباغ بود که در ابراز آوازشان کوتاهی نمی‌کردند.

از این رو در جمهوری ارمنستان نیز امکان یک ارزیابی واقعی از چگونگی کاربرد و تحقق اصول دموکراسی که نظام جدید ارمنستان مدعی پیشبرد آن بود فقط از اواسط سال ۱۹۹۴ میسر شد که با فروکش بحران قراباغ عملکرد نیروهای سیاسی ارمنستان بی‌آن که تحت الشعاع دیگر مسائل قرار گیرد، نمودی صریح و آشکار یافت.

در این دوره یکی از مهم‌ترین مضامینی که به بروز اختلاف نظرهایی جدی میان احزاب و گروه‌های سیاسی ارمنستان میدان داد، موضوع قانون اساسی جدیدی بود که به طرح و بحث گذاشته

قضای بین‌المللی و منطقه‌ای یکی دیگر از عواملی است که

شده بود. در خلال این مباحث به تدریج روشن شد که نمایندگان هوادار دولت در این قانون جدید اختیارات ویژه‌ای را برای ریاست‌جمهور در نظر دارند که از نظر احزاب مخالف با اصل تفکیک قوا منافات داشت.

با نزدیک شدن موعد انتخابات پارلمانی که قرار بود در اواخر بهار ۱۳۷۲ برگزار شود، احزاب مخالف رشته مذاکراتی را برای تشکیل یک جبهه ائتلافی آغاز کردند. به علاوه نمایندگان این احزاب در مجلس که در همان ایام با جلوگیری از تصویب برنامه اقتصادی پیشنهاد شده از سوی لئون ترپتروسیان قدرت خود را نشان داده بودند، موفق شدند دولت را به تشکیل یک کمیسیون تحقیق برای رسیدگی به اتهاماتی که پیرامون فساد مقامات حکومتی مطرح شده بود وادار سازند. در پی تشدید فعالیت احزاب مخالف، به ویژه حزب اتحاد دموکراتیک ملی و ازگن مانوکیان وزیر دفاع سابق ارمنستان که طی برگزاری گردهمایی‌هایی خواستار استعفای دولت و برگزاری انتخابات جدید شده بود، حزب کمونیست ارمنستان نیز که در اواخر سال ۱۳۷۲ از نو وارد فعالیت شده بود به صف نیروهای موجود پیوست. دو حزب عمده اتحاد دموکراتیک ملی و قدراسیون انقلابی ارمنه (داشناکتسوتیون)، همراه با شش حزب و گروه سیاسی دیگر برای مبارزه با نهضت ملی حاکم به یک ائتلاف انتخاباتی دست زده و در سطح شهر نیز رشته گردهمایی‌ها و تظاهرات گسترده و مستمری را سازمان دادند.

در این میان مخالفان، با طرح خواسته‌هایی در تأکید بر ضرورت اصلاحات اداری و حقوقی لازم جهت فراهم آمدن زمینه‌ای مناسب برای انتخابات آتی و همچنین اقدام عاجل در مقابله با روند رو به رشد فساد و بی‌قانونی در سطح کشور، که با اقداماتی چون استعفای دسته‌جمعی حدود چهل نفر از نمایندگان مخالفه از پارلمان توأم شد (آذر ۱۳۷۳) دولت را با یک بحران سیاسی روبرو ساختند.

واکنش لئون ترپتروسیان در مقابله با نخستین بحران جدی‌ای که دولت او در عرصه تحولات داخلی کشور در پیش یافت، از نقطه نظر امیدواری‌هایی که نسبت به قوام و دوام اصول دموکراسی در ارمنستان ایجاد شده بود، واکنش دلگرم‌کننده‌ای نبود. وی با صدور حکم ممنوعیت فعالیت حزب داشناکتسوتیون به مدت شش ماه (که پس از انقضای مدت، تمدید نیز شد)، بر آن شد یکی از مهمترین احزاب مخالف را از صحنه تحولات کشور حذف کند. این اقدام که با دستگیری تعدادی از سران و فعالین داشناک و تشکیل انواع پرونده‌های جنایی برای آنها و همچنین توقیف تمامی نشریات آن توأم شد به رشته اعتراض‌های گسترده‌ای منجر شد. به رغم تأکید خاص نیروهای مخالف بر یافتن راه حلی قانونی و مسالمت‌آمیز بر این

اختلاف نظرها، دولت ترپتروسیان با اتخاذ خط مشی ای مبنی بر سرکوب خشونت بار تظاهرات معترضین و نقض حقوق بازداشت شدگان، تحولات سیاسی ارمنستان را در مسیری به کلی متفاوت از مسیر اولیه جمهوری سوق داد.

در انتخابات تیرماه ۱۳۷۴ که نخستین انتخابات پارلمان ارمنستان پس از فروپاشی شوروی محسوب می شد و در کنار آن برای قانون اساسی جدید ارمنستان - یعنی متن مورد نظر دولت - نیز رأی گیری می شد، تقریباً تمامی نیروهای سیاسی کشور شرکت کردند. حتی داشناک ها که به صورت انفرادی وارد کار شدند. ولی به رغم محفوظ بودن برخی از ملاحظات دموکراتیک چون آزادی های نسبی مطبوعات و احزاب مجاز، درستی انتخابات که به پیروزی چشمگیر حزب حاکمه منجر شد، به صحت کامل ناظران داخلی و خارجی نرسید. چنین به نظر می آید که مقامات دولتی در مورد میزان آزادی های دموکراتیکی که روا می دانستند، تصمیم مشخص و روشنی گرفته بودند. کما این که جیرار لیاریدیان، مشاور لئون ترپتروسیان و یکی از صحنه گردان های اصلی سیاست های داخلی و خارجی جمهوری ارمنستان در حال حاضر، در مصاحبه ای با روزنامه گاردین (۱۹ آوریل ۱۹۹۵) در مورد تزییقات سیاسی موجود صریحاً اظهار داشت: «... تا آنجایی که بتوان ارمنستانی داشت که تا ۵۰ سال بعد هم دموکراتیک بماند، ترجیح می دهد اینک ارمنستانی داشته باشد نه چندان دموکراتیک...». روال حاکم نیز بر همین متوال قرار گرفت؛ بازداشت و ضرب و شتم گاه به گاه مخالفین، سرکوب تظاهرات و توقیف جراید که تا پیش از این تحولات بیشتر جنبه ای تجریمی و آزمایشی داشت، وجه منظم و مستمری به خود گرفت.

آزمون بعدی، انتخابات ریاست جمهوری در شهریور ۱۳۷۵ بود. در این انتخابات دو رقیب اصلی، لئون ترپتروسیان از یک سو و وازگن مانوکیان کاندید مشترک بسیاری از احزاب مخالف از سوی دیگر بودند و هنگامی که رسانه های دولتی در حالی که شمارش آراء کامل نشده بود، پیروزی

حیدرعلیف

لئون ترپتروسیان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی



عامل تعیین کننده در تحولات درونی این کشورها نهفته

لون تریتروسیان را اعلام داشتند، هواداران مانوکیان به خیابان‌ها ریخته، در نقاط اصلی شهر تظاهراتی برپا داشتند. به رغم اعتراض تنی چند از اعضای هیات نظارت و رسیدن گزارش‌هایی مبنی بر استفاده از آراء نظامی‌ها به نفع تریتروسیان... شمارش آراء به همان روال ادامه یافت و تظاهرات، اعتراض‌آمیز مخالفان نیز که از سوی دولت به نوعی «کودتا» - از نوع «کودتا»های مورد علاقه حیدرعلیف- تشبیه شده بود، پس از دو روز سرکوب شد.

لون تریتروسیان با احراز ۵۲٫۹ درصد آراء (در برابر مانوکیان با ۴۱٫۰۷ درصد، بادالیان رهبر حزب کمونیست با ۶٫۲٪ و منوچاریان با ۳٫۶٪ درصد آراء در مقام ریاست جمهوری ارمنستان ابقا شد.

اگرچه در ارمنستان نقض حقوق سیاسی شهروندان از نقطه نظر شدت عمل و خشونت همراه، با تحولات مشابهی که در دیگر نقاط قفقاز و به ویژه جمهوری آذربایجان جریان داشت قابل مقایسه نیست، ولی در مجموع در عملکرد تمامی آنها خصوصیات و گرایش‌های مشابهی به نظر می‌آید که شایسته توجه بیشتری است. در واقع یکی از دشواری‌های عمده، بحران گذر از سیاست‌های «جبهه‌ای» مراحل نخست به دوره‌ای از صف‌آزایی‌های سیاسی است که در آن نظر به شکل‌گیری طیف متنوعی از گرایش‌ها و برداشت‌های سیاسی متفاوت، نوع پیچیده‌تری از ساماندهی سیاسی را ایجاد می‌کند. عکس‌العمل آنی بسیاری از جمهوری‌های شوروی سابق - از جمله سه جمهوری قفقاز - در مواجهه با تحولات ناشی از فروپاشی نظام کمونیستی، تشکیل یک رشته جبهه‌های سیاسی فراگیر بود با آمال و اهدافی کلی که تا یک مرحله، از قدرت بسیج چشمگیری برخوردار بود، ولی نمی‌توانست دوام داشته باشد. تفرقه و تشتت بطنی خود را در نگاه اول به صورت تقابلی نشان داد برآمده از رقابت‌های شخصی و بروز جنگ قدرت میان گروهی از همراهان اولیه - شوارنادزه و کیتوانی، ایلچی بیگ و اعتبار محمدآف، تریتروسیان و مانوکیان - حال آن که زمینه اصلی پیدایش چنین تحولاتی، بیش از آن که انگیزه‌های شخصی باشد، تنوع و تکرر نهفته در بطن جوامع امروزی است که نحوه طرح و بیان آنها در چهارچوب برخی قالب‌های ابتدایی نمی‌گنجد.

ضرورت مقابله با جدایی‌خواهی اوست و آبخاز، لزوم حمایت یا متقابلاً سرکوب تکاپوی ارمنه قرباغ تا مدتی می‌توانست تمام فعل و انفعالات سیاسی گرجستان و ارمنستان و آذربایجان را تحت الشعاع قرار داده، در هریک نمایی از وحدت و یگانگی ملی و دیگر تعاریف متناسب با سیاست‌های جبهه‌ای را متجلی سازد، اما با گذشت مراحل چندته فقط روشن شد

که در بنیان مبانی این استقلال نویافته، مسائل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دیگری نیز هستند که رسیدگی به آنها تحت چنین پوشش‌های فراگیری میسر نیست، که چنان خط‌مشی‌هایی حتی در حل و فصل مسائلی که در وهله اول به شکل‌گیری آنها منجر شدند نیز کارآیی ندارند.

در جبهه جنگ واقعیت توانست خود را تحمیل کند ولی در جبهه ساماندهی داخلی این امر با دشواری‌های بیشتری روبرو شد. و در گذر از چنین بحرانی است که حصول توافق و تفاهم عمومی بر اصولی چون حضور احزاب و گرایش‌های سیاسی گوناگون، فراهم ساختن شرایط رقابت سیاسی و مشارکت فراگیر در انتخابات و احترام به آراء عمومی از نقطه نظر سیاسی و در کنار آن عواملی چون چگونگی شکل‌گیری فعالیت‌های داوطلبانه، میزان حضور و نفوذ اتحادیه‌های کارگری و مجامع صنفی به عنوان عناصر تشکیل دهنده یک جامعه مدنی پیشرفته، از اهمیت خاصی برخوردار می‌شود.

در این چند سال جمهوری قفقاز در مقایسه با دوره سابق از لحاظ اصلاحات قانون و تدوین قوانین جدید در تضمین حقوق شهروندان گام‌های اساسی و چشمگیری برداشته‌اند که اگرچه از لحاظ کسب اعتبار بین‌المللی مفید بوده و در شناسنامه رسمی کشور ثبت شده‌اند، ولی ضرورتاً به تعمیم و تحقق این حقوق در عرصه تحولات داخلی منجر نشده‌اند. برای مثال می‌توان به موضوع رسانه‌های گروهی اشاره کرد که علی‌رغم وجود انبوهی از قوانین مطبوعاتی دموکراتیک که در همین سال‌های اخیر به تصویب رسیده‌اند، چنان‌که در تمامی ادوار انتخاباتی اخیر ثابت شد هنوز تا حدود زیادی تحت کنترل دولت قرار دارند و از استقلال عمل لازم برخوردار نیستند. سنت چیرگی و استیلاي دولت بر رسانه‌ها - بویژه بر رادیو و تلویزیون - که میراث دوران شوروی است تغییر چندانی نکرده و تا جدایی رسانه‌ها از دولت راه درازی در پیش است.

فضای بین‌المللی و منطقه‌ای یکی دیگر از عواملی است که می‌تواند بر زمینه تحولات داخلی این کشورها و مناسبات سیاسی‌ای که در آنها در حال شکل‌گیری است، تأثیر بگذارد. در حال حاضر جز ایالات متحده و کشورهای اروپایی جریان دیگری نسبت به کم و کیف شکل‌گیری مناسبات دموکراتیک و لحاظ شدن حقوق بشر در این کشورها حساسیت نشان نمی‌دهد، و از آنجایی که هر سه این جمهوری‌ها آینده خود را کم و بیش در توسعه هرچه گسترده‌تر مناسبات سیاسی و اقتصادی با جهان غرب می‌بینند، این خود عامل مهمی است. حال آن‌که این نگرانی و حساسیت عملاً به حوزه تأمین خطوط مواصلاتی و لوله‌های نفت و گاز قفقاز که مطمح نظر غرب است، محدود بماند یا وضعیت کلی کشورهای مورد بحث را نیز شامل شود، خود موضوعی است که هنوز روشن نمی‌باشد ولی مواردی چون شور و شوق شرکت‌های بزرگ نفتی غرب در انعقاد انواع قراردادهای تجاری و صنعتی با جمهوری آذربایجان که در میان این سه جمهوری، از لحاظ رعایت اصول دموکراسی و حقوق بشر در رده آخر قرار دارد، مبین آن است که احتمالاً ملاحظات نوع اول دست بالا را خواهد داشت.

اظهارات لئون زورانیان یکی از مشاوران رئیس‌جمهور ارمنستان مبنی بر آن که «عیب و ایراد برآوردهای غربی در آن است که سعی دارند سطح دموکراسی را در اینجا با معیارهای غربی مقایسه

کنند، حال آن که باید آن را در چارچوب محیط پیرامون آن - ایران، ترکیه، آذربایجان و گرجستان - دید و «با دوره شوروی مقایسه کرد» (نیویورک تایمز ۲۷ نوامبر ۱۹۹۵) که مشابه آن را برخی از مقامات دیگر کشورهای قفقاز نیز در توجیه عملکردهای جاری خود بیان داشته اند، یادآور تأثیر مهمی است که مناسبات منطقه‌ای بر تحولات مورد بحث دارند.

در حالی که همسایگان قفقاز از نقطه نظر مناسبات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی هر یک نقش مهم و کارسازی دارند، در این دوره در روابط منطقه‌ای خود بیشتر منافع مقطعی خویش را مد نظر داشته‌اند. برای مثال معمولاً ایران فقط هنگامی از روند تحولات سیاسی همسایه خود ابراز نگرانی می‌کند که برای یکی از گروه‌های نزدیک به ایران تضيیقاتی فراهم شده باشد و به همین قیاس نیز ترکیه که در این سال‌ها، گذشته از ابراز خشنودی از سرکوب دانشک‌ها در ارمنستان، در واکنش به حوادث جمهوری آذربایجان، بیشتر در مورد سرنوشت برخی از احزاب مورد نظرش مانند جبهه خلق، ابراز نگرانی کرده است تا کل تحولات جاری. در روسیه نیز که هنوز مهم‌ترین همسایه قفقاز به حساب می‌آید نیروهای دموکراتی که معمولاً ملاحظات کلی‌تری چون اصول دموکراسی و وضعیت حقوق بشر را در خط مشی خود ملحوظ می‌دارند از وضعیت روشنی برخوردار نیستند و در مقابل، گرایش‌های اقتدارگرایی که در جهت اعاده نفوذ از دست رفته تلاش می‌کنند، هریک گروه‌ها و شخصیت‌های مورد نظر خویش را نشان کرده، در تقویت آنها می‌کوشند.

با این حال آنچه در نهایت تکلیف‌توفیق یا ناکامی این تجربه نو را روشن خواهد کرد، تحولات درونی این جمهوری‌ها است. در دوره اول حیات مستقل جمهوری‌های قفقاز، یعنی در فاصله پایان جنگ اول جهانی تا چیرگی بلشویک‌ها بر این خطه در سال‌های نخست دهه ۱۹۲۰، هیچ یک از احزاب حاکم - منشویک‌ها در گرجستان، مساواتی‌ها در آذربایجان و دانشک‌ها در ارمنستان - نیروهای داخلی را «بیگانه» تلقی نکرده و به همین جهت به رغم دشواری‌ها و مصائب ناشی از عوارض جنگ و انقلاب، در راه مشارکت هرچه گسترده‌تر نیروهای سیاسی جامعه نیز تضيیقاتی فراهم نشد. حتی بلشویک‌های محلی نیز که رسماً در جهت فراهم آمدن امکان چیرگی مجدد مسکو فعالیت داشتند به کلی از سخنه طرد نشدند. خطر اصلی‌ای که این استقلال نویافته را تهدید می‌کرد، خطر استیلای خارجی بود و در نهایت نیز پیشروی نیروهای ارتش سرخ بود که به استقلال قفقاز در این دوره پایان نهاد.

اینک برخلاف دوره اول استقلال،^{۱۳} چنین به نظر می‌رسد این دشواری‌های موجود بر سر راه ساماندهی سیاسی است که خطر اصلی را تشکیل می‌دهد و اگر هم استیلای مجدد بیگانگان به عنوان احتمالی جدی مطرح شود، بیشتر بر چنین زمینه مستعدی فعلیت خواهد یافت تا لشکرکشی‌های صریح و سریع طراز قدیم. لهذا می‌توان چنین نتیجه گرفت که آزادی و استقلال قفقاز در گرو تحولات درونی این کشورها است و راه نجات نیز در توانایی هر یک در شکل دهی به یک نظام سیاسی متناسب با خصوصیات و مسائل نوین آنها.